



بسم الله الرحمن الرحيم

## نکات بحث رجحان تحصیل علم در صغر و شباب

در خصوص بحث رجحان تحصیل در صغر و شباب روایتی مطرح کرده و روایاتی که در مورد تعلیم در شباب بود بیان کردیم. به اینجا رسیدیم که یک یا دو روایت هست که می‌توان به دلالتش اعتماد کرد؛ البته از نظر سند خیلی اعتبار ندارند؛ بنابراین بر همان اصل عقلی که عقل به عنوان حکم برای رسیدن به آن مقصد و غایت دارد، باقی می‌ماند و عقل می‌گوید که عادتاً وقت مناسبی است که استفاده شود. علاوه بر آنچه گفتیم، دو نکته باقی ماند:

### نکته اول: استدلال به برخی آیات و روایات

ممکن است دلیل دیگری اینجا اقامه شود؛ مانند ادله «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (بقره/۱۴۸) «مبادره الی غیر معروف» و «مسابقه الی الخیر». اصل این موضوع که مبادره به معروف و کار نیک باشد، استحباب و رجحان دارد. این را اینجا مفروض می‌گیریم کما اینکه قابل اثبات هم است. ادله‌اش آیات قرآن است که با بحث‌های تفسیری آن کار نداریم. «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (بقره/۱۴۸) و «وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ» (آل عمران/۱۳۳) یعنی نسبت به کار خوب مسابقه و سرعت داشته باشید.

روایات هم عناوینی مثل مبادره الی الخیر یا تعجیل در خیر دارد که از ابواب معروف، جلد یازده وسائل، بعد از امر به معروف و نهی از منکر است. خیلی از روایات تربیت از جمله روایات مذکور در ابواب معروف آمده است. آنجا عنوان یک باب «استحباب المبادره الی کل معروف یا الی المعروف» است. آنجا یک یا دو روایت بیشتر نیامده است. نکته آیات هم هست و ارجاعاتی داده که مثلاً در باب نهم می‌گوید: در انجام کار نیک خوب است که انسان هم کوچک شمرد، هم پنهان کند و هم تعدیل کند. در جاهای دیگر هم امر دارد و آیات هم هست. مفروض بگیریم که آن‌ها یک امر شرعی و مولوی را در مورد مبادره و سبقت الی الخیرات آورده است. ممکن است کسی برای اینجا به آن استدلال کند که بنابراین در شباب و صغر هر چه زودتر انسان مبادره کند، استحباب و رجحان شرعی و مولوی دارد.



## صحیح بودن این استدلال از نظر کبرای کلی

این هم یک دلیل است که ممکن است ادعا بشود. البته این دلیل از نظر کبرای کلی درست بوده و تصویرش هم در اینجا به عنوان مصداق صحیح است. گرچه در عنوان شباب صغر نیست که بر شباب یا صغر با این عنوان استحباب خاص پیدا نمی‌کند؛ ولی از باب عنوان کلی که تعلم در صغر و شباب، مصداقی از مبادره الی الفعل الخیر است که فعل خیر هم در اینجا تعلم است، از این باب استحباب درست می‌شود؛ اما این یک قاعده کلی است. در همه خیرات ما یک قاعده کلی داریم که مبادره الیها استحباب و رجحان مولوی و شرعی دارد. از جمله تعلم علوم دینی که مبادرت مستحب است.

در واجبات مضیق در محدوده‌ای که واجب قرار دارد، مبادره در آن محدوده استحباب دارد. مستحبات هم مبادره الیها مستحب است. تعلم هم ممکن است تعلم واجبی باشد پس مبادره الیها نیز واجب است و اگر تعلم مستحب باشد، مبادره به آن نیز مستحب می‌شود. این طبق یک قاعده کلی درست است؛ اما به عنوان خاص مثل تعلم فی الصغر یا تعلم فی الشباب نیست. در خود دوره شباب هم هر چه زودتر باشد بهتر است. این امر نسبی است و در هر محدوده‌ای مسابقه و سرعت و مبادرت استحباب دارد. آن عنوان را هم می‌توان آورد؛ اما عنوان خاص شباب یا صغر از آن بیرون نمی‌آید. عنوان کلی است که یک محورش این است و از باب مصداق می‌شود به آن اکتفا کرد.

س؟؟؟

ج: خیر. استحبابی زائد بر تعلم است. وقتی که تعلم مستحب و راجح و معروف شد، دقت و مبادره به آن استحباب مزید بر او دارد. پس هر معروفی مبادره الیها و تعدیل در او مستحب است. طبعاً در صغر ثواب هم نوعی مبادره و سبقت و نوعی تعجیل است و هرچقدر هم به این طرف‌تر باشد خوب است. این مبادره هم مقول به تشکیک است و درجات استحباب دارد. حکم هم تابع همین درجاتی است که در خود موضوع مبادره متصور است.

## نکته دوم: اگر تعلم ارشادی باشد آیا مصداق قاعده مبادره می‌شود؟

در صورتی که تعلم واجب یا مستحب باشد، طبق همان قواعدی که قبلاً ذکر کردیم، مبادره الی التعلّم در همه حالات از جمله در صغر و شباب هر چه زودتر استحباب دارد. اگر بگوییم که تعلم استحباب یا وجوب شرعی ندارد و یک امر ارشادی است [قبلاً بحث کردیم که تعلم، مقدمه و ارشادی است و آنجایی که تعلم واجب است، یک



و جوب ارشادی دارد نه وجوب نفسی. در تعلم مستحب هم گفتیم که مستحب نفسی است حالا اگر بگوییم که آن هم استحباب گیری دارد [آیا باز هم این، مصداق قاعده مبادره الی المعروف می شود یا نه؟

مبادره الی التعلّم در صورتی که تعلم، استحباب شرعی و مولوی نداشته باشد؛ بلکه استحباب گیری و مقدمی داشته باشد، این متوقف بر این بحث است که در آن ادله‌ای که دستور به مبادره به معروف یا تعدیل خیر شده آیا منظور خیر و معروف شرعی است یا خیر و معروف عقلایی؟ پس یک نکته در آنجا این است که منظور روایاتی که ما را مأمور به تعجیل در خیر کرده است چیست؟ منظور از معروف و خیر، آیا معروف و خیر در دستگاه شرع است یا معروف و خیر ولو عقلایی باشد؟ این متوقف بر آن است که عنوان معروف و خیر در اینجا آیا یک حقیقت شرعیه منظور باشد که با یک مصطلح شرعی است یا همان بما له من المفهوم العرفی منظور است؟

اگر بگوییم: بما له من المفهوم العرفی منظور است، در این صورت خیلی راحت می‌توانیم بگوییم که به‌عنوان مقدمه عقلایی عرفی یک نوع رجحان در آن بوده و معروف است. این هم معروف خود عرف و عقلا است که می‌گویند: مقدمه و راجح است و دقت به آن رجحان پیدا می‌کند. اگر هم بگوییم که معروف شرعی در آنجا منظور است و منظور از معروف و خیر همان حقیقت شرعیه است، در این صورت تازه محل بحث بعدی است که آیا معروف و خیر شرعی که می‌گوییم، یعنی معروف و خیری که مستقیماً شرعی هستند یا معروف و خیری که مقدمه شرع است؟ بعید نیست که اگر معروف و خیر شرعی را بگوییم، شامل واجبات و مستحبات شرعی هم می‌شود.

بنابراین یک‌راه این است که بگوییم: معروف در اینجا همان معروف عرفی و عقلایی است که در مقدمات خودش معروف است. یک‌راه هم این است که اگر بگوییم: معروف در اینجا معروف شرعی است، معروف شرعی اینجا اعم می‌شود از اینکه مستقیم و غیرمستقیم معروف بشود.

## راه حل سوم

راه سوم و دقیق‌تر این است که منظور از مبادره، انجام خود مقدمات باشد. بعضی‌ها این روایت را برای رجحان شرعی مقدمه، دلیل قراردادند. در بحث‌های اصولی، منظور از قائلین به رجحان شرعی مقدمات، مراد رجحانش است و نه وجوبش. آن بحث در مقدمه واجب آمده است و در کفایه هم شاید آمده باشد. در تقریرات هم هست. کسانی که معتقدند مقدمه واجب، واجب شرعی است، چند دلیل دارند. یک دلیل این است که می‌گویند: «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»



(بقره/۱۴۸) و «و سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ» (آل عمران/۱۳۳) وقتی می‌گوییم که سبقت به کار نیک بگیرید و معروفی را انجام داده و مبادره کنید؛ یعنی مقدمات را انجام بدهید. این حرفی است که آنجا زده شده است.

بنابراین راه سوم این است که بگوییم: درواقع تعجیل و مبادره الی الفعل الخیر یعنی انجام خود مقدمات. در فعل خود مقدمه، مصداق مبادره الی الفعل است. البته در آنجا پاسخ‌هایی به این داده‌شده که در جای خودش باید بحث بشود. یک پاسخ این‌گونه است که «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (بقره/۱۴۸) و «و سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ» (آل عمران/۱۳۳) و جواب را نمی‌رسانند بلکه استحباب را می‌رسانند. این اشکال مضر نیست؛ زیرا می‌خواهیم بگوییم که مستحب است و نمی‌خواهیم وجوب آن را اثبات کنیم.

تقریباً می‌شود با یکی از وجوه ثلاثه مطمئن شد که انجام خود تعلم ولو استحباب و وجوب نفسی نداشته باشد، مبادره به آن، مشمول آن ادله است و خود تعلم، نوعی مبادره و مصداق آن شده و استحباب پیدا می‌کند. ما مطمئن هستیم که این بحث‌ها اساساً و غالباً مربوط به امور شرعی است.

س:؟؟؟

ج: عناوین ثانویه و کلی داریم که عنوان‌ها را گاهی واجب می‌کند و گاهی مستحب. نظیر همان است که در مورد حج و امثال آن گفته می‌شود که از قبل باید خودش را آماده کند. اگر شرط تکلیف برای یک شرط واجب باشد؛ یعنی شرط وجوب نباشد، درست است، از قبل باید خودش را آماده کند؛ مثل کسی که مستطیع شد، باید از الآن خودش را آماده کند. ولی قبل از استطاعت هیچ تکلیفی ندارد؛ چون استطاعت شرط تکلیف و شرط وجوب است. اینجا هم بلوغ شرط وجوب است. قبلش که تکلیفی ندارد.

س:؟؟؟

ج: در آن حدی که امکان دارد شارع از ما می‌خواهد. در حدی که وقت دارد مکلف به آن است. اگر فراهم کرده، الآن آماده است و اگر فراهم نکرده به‌اندازه‌ای که دنبالش برود معذور است. خود شارع گفته که من قبل از آن، تکلیف الزامی ندارم. اگر برود خوب است و ثواب می‌برد و اگر نرود عقابش نمی‌کنم.

س:؟؟؟

ج: در حدی که فراگیری مسائل باشد درست است. باید ببینیم موضوع قضا چیست؟ الآن بحث ثواب و عقابش است و عقاب ندارد. قضا امر جدید است و فرق می‌کند. این عنوانی که شما می‌فرمایید، روی بحث معذوریت است.



واقعاً معذور است؛ چون قبلش که تکلیف نداشت و تکلیف مقید به فرارسیدن بلوغ بود. در استحباب اگر ثواب هم به او می‌داد ولی عقاب نمی‌توانست بکند. الآن هم واقعاً مدتی لازم است که یاد بگیرد.

س؟؟؟

ج: نه مقدمه واجب نیست؛ چون وجوب هنوز نیامده است. فرق سطح وجوب و واجب همین است؛ یعنی تکلیف و بلوغ، شرط واجب نیست بلکه شرط وجوب است و تا نیاید وجوبی نیست. مثل استطاعت است و نه مثل وقت حج. بالقوه نیست؛ یعنی بالفعل صحت سلب دارد و الآن مکلف نیست تا وقتی که بلوغ برسد. من تا مستطیع نشوم، هیچ تکلیفی ندارم. مستطیع که شدم تکلیف می‌آید و وقت که هست شرط واجب است.

س؟؟؟

ج: آن تکلیف من است. ممکن است شارع به من بگوید که تنبیه کن برای اینکه برای آن وقت آماده‌اش کنی. خود او نمی‌تواند عقابش بکند که چرا این کار را نکردی. قبیح نیست و خیلی حکیمانه است. می‌گوید: من نمی‌توانم بار زیادی بر این بگذارم ولی در حدی که بتوانی زمینه را فراهم کنی تو مکلف هستی و او مکلف نیست. ملازمه ندارد برای اینکه آن مکلف باشد. این تکلیف من است و برای حفظ مصالح اجتماعی و برای آینده خودش من مکلف هستم که تعزیرش کنم ولو او گناه شرعی به آن صورت نکرده است.

بنابراین این نکته دوم قابل تأمل است ولی قسمت اول قطعاً همین‌طور است؛ یعنی تردیدی در این نیست که در حدی که بخواهد فرابگیرد معذور است. برای اینکه خود شارع گفته که فرد تکلیف ندارد. تکالیفی که برای ما گذاشته شده، با تکلیف او ملازمه ندارد؛ اما مثل تعزیر و جاهایی که عقاب می‌شود، مشکل‌تر است. باید تأمل خاصی بشود و فکر نمی‌کنم عقلاً ملازمه باشد. بقیه مسئله حل است و مشکلی ندارد.

## نکته سوم: تعمیم اغتنام فرصت

آخرین نکته بحث این است که عنوان دوم مرحوم شهید این بود که «أن یغتتم التحصیل فی الفراغ و النشاط و حالة الشباب و قوة البدن و نباهة الخاطر و سلامة الحواس<sup>۱</sup>» ایشان اغتنام فرصت را در همه حال ذکر کرده است. در عنوان ۲۵۳ کتاب العلم و الحکمه، اغتنام فرصت صغر و شباب است؛ ولی عنوان مرحوم شهید خیلی شامل‌تر

<sup>۱</sup> منیة المرید؛ ص ۲۲۵



است. اغتنام الفرصه هم از حیث صغر و شباب و هم از حیث سلامت و مریضی و هم از حیث سؤالات دیگر که فرصت‌ها را استفاده کند. آنچه ما بحث کردیم فقط ادله مربوط به صغر و شباب بود.

تعمیم این به مطلق اغتنام فرصت [با فرض این‌که این‌ها تمام باشد] یا به این است که تنقیح مناط شود و بگوید: ملاک اینکه گفته برو در شباب یا کودکی یاد بگیر، این است که از این فرصت خوب استفاده کن و ملاک دیگری ندارد؛ بنابراین هر نوع اغتنام فرصتی مشمول این قاعده است. یا اینکه باز بگوییم: خود اغتنام فرصت، ادله خاصی دارد و باید روایات آن از حیث سند و دلالت بررسی شود. اگر مثل مبادره الی فعل الخیرات یک کبرای کلی داشته باشیم که اغتنام فرصت را؟؟؟ بکند، طبعاً اختصاص ثواب را ندارد. البته همین دلیل مبادره الی فعل الخیرات اختصاص به ثواب نداشت و به‌طور کلی هر چه زودتر انجام دادن است؛ چه مربوط به شباب باشد و چه حالت سلامت و غیره باشد، همه را می‌گیرد.

این دلیل آخر شمول داشت؛ اما عنوان به هیچ‌کدام عنوان نمی‌گوید. اگر به‌طور مطلق، دلیلی بر ادله اغتنام فرصت داشته باشیم و استحباب شرعی هم اثبات بکند، آن‌ها هم باز بحث عام می‌کند. مرحوم شهید بهر حال اینجا اغتنام فرصت را موضوع و ادب قرار داده است، نه فقط بحث صغر و شباب را. ذیلش هم آن روایت را آورده است. قاعداً ایشان یا اغتنام فرصت را در واقع از صغر و شباب تنقیح مناط می‌کند یا اینکه ذیل همین ادله مبادره الی الخیر و امثال این است که اطلاق دارد و یا از اطلاق و کلیت ادله اغتنام فرصت استفاده کرده است. به یکی از این سه طریق در واقع می‌توانیم ادب را تعمیم بدهیم و نگوییم که فقط بحث صغر و شباب است.

مرحوم شهید اولین ادب را حسن نیت و اخلاص قراردادند. در مورد اخلاص سابقاً بحث کردیم. ادب دوم را اغتنام فرصت قرار داده بودند که ترتیب به هم خورد و الآن بحثمان تمام شد. سومی این بود که موانع را کنار بگذارد و برای فراگیری تفرغ پیدا کند که این تفرغ را هم بحث کردیم.

## ادب چهارم: ترک ازدواج تا رسیدن به حدی از علم

ادب چهارم این است که «أن یتَرَک التزوِجَ حتی یقْضی وطْره من العِلْم»<sup>۲</sup> مرحوم شهید می‌گوید که ازدواج را رها بکند تا به حدنصابی از علم برسد و آن نیاز خودش را مرتفع کند. تعبیرش این است که «فإنه أكبر شاغل و

<sup>۲</sup> منیة المرید؛ ص ۲۲۷



أعظم مانع بل هو المانع جملة<sup>۳</sup>» و کلماتی را از علما نقل می‌کنند و بعد می‌فرمایند: «و هذا أمر وجدانی مجرب واضح لا يحتاج إلى الشواهد كيف مع ما يترتب عليه على تقدير السلامة فيه من تشويش الفكر بهم الأولاد و الأسباب و من المثل السائر لو كلفت بصلة ما فهمت مسألة و لا يغتر الطالب بما ورد في النكاح من الترغيب فإن ذلك حيث لا يعارضه واجب أولى منه و لا شيء أولى و لا أفضل و لا واجب أضيّق من العلم. سيما في زماننا هذا فإنه و إن وجب على الأعيان و الكفاية على تفصيل فقد وجب في زماننا هذا على الأعيان مطلقاً لأن فرض الكفاية إذا لم يقم به من فيه كفاية يصير كالواجب العيني في مخاطبة الكل به و تأثيمهم بتركه كما هو محقق في الأصول<sup>۴</sup>». ایشان گلایه و شکوه ای از زمان خودشان می‌کنند که فرض کفایت تحصیل علوم دین، واجبی به زمین افتاده است؛ بنابراین همه مکلف به تحصیل هستند و از این جهت برای کسی که آمادگی داشته و در مسیرش قرار دارد یک نوع فرض عینی است. ایشان فقیهانه حرف می‌زنند و واقعاً همه جوانب را بررسی می‌کنند. ما باید قواعد این بحث را عرض کنیم.

سابق هم می‌گفتیم که بعضی از این آداب به‌عنوان اولی نیست؛ بلکه به عناوین ثانویه جزء ادب تلقی شده است. برای سه ادب سابق که اخلاص و اغتنام فرصت و تفرغ بود، دلیل داشتیم و دلیل با عناوین آمده بود؛ اما ادب چهارم مصداقی از همان قاعده‌ای است که می‌گفتیم: گاهی عناوین ثانوی، ادبی را تعلم می‌کند؛ چه به‌عنوان مستحب و چه به‌عنوان واجب. در اینجا در واقع از یک سو تحصیل علم داریم و از سوی دیگر ترغیب‌هایی را داریم که در مورد نکاح وارد شده است.

س:؟؟؟

ج: مرحوم شهید این را در باب تزاحم بردند. باب تزاحم قواعدی دارد که به چند قاعده سریع اشاره می‌کنیم. اگر واجب و مستحبی تزاحم پیدا کردند، روشن است که واجب بر مستحب مقدم است؛ یعنی مستحبات در برابر واجبات توان مقاومت ندارند و کنار می‌روند و استحبابش از فعلیت می‌افتد. لذا کسی که مثلاً مشغول به یک کار مهم است، در همان حال صدها عمل مستحبی و نماز و روزه مستحبی برای او می‌تواند خطاب شود؛ اما کسی که این‌ها برای او مزاحم است، همه از فعلیت ساقط می‌شوند. در اسلام، مستحبات حالت اقتضایی دارد؛ ولی در مقام تزاحم که یک

<sup>۳</sup> منية المرید؛ ص ۲۲۸

<sup>۴</sup> منية المرید؛ ص ۲۲۹



قاعده خیلی عام و شامل است، همه این‌ها برای شخصی که تکلیف لازمی دارد تا زندگی خود را اداره کند یا تکالیف اولیه‌اش را انجام بدهد، همه این‌ها از فعلیت افتاده است و همه آن‌ها به صورت بالقوه است.

## تزامم مستحب با واجب

این یک مصداق است که مرحوم شهید آن قاعده را اینجا تطبیق داده و می‌فرماید: ترغیب‌های نکاح، امور مستحبی است و ما را به یک مستحبی دعوت کرده است؛ ولی درجایی است که با واجبی معارضه نکند. نکته مهم در اینجا این است که گاهی مستحب در برابر یک واجب عینی قرار می‌گیرد و التزام پیدا می‌کند. در این صورت واجب عینی بر مستحب مقدم می‌شود. زندگی ما با همین‌ها سرکار دارد و مستحباتی که با تکالیف واجب عینی ما التزام دارند فراوان است.

گاهی هم مستحبی با واجب کفایی التزام پیدا می‌کند؛ مثلاً کسی باید اینجا ناوایی یا مشاغل دیگر را داشته باشد و از آن طرف هم مستحباتی وجود دارد که با انجام واجب کفایی التزام دارند. قاعده التزام در باب واجب کفایی این است که اگر واجب کفایی، من به الکفایه ندارد، باز هم برای من واجب عینی می‌شود و در مقام التزام به حالت قبل برمی‌گردد؛ اما عینیت ثانوی دارد.

## قواعد التزام

### قاعده اول

قاعده اول این بود که اگر مستحبی با یک واجبی که ذاتاً عینی است التزام پیدا کند، عینی مقدم است.

### قاعده دوم

قاعده دوم این است که اگر مستحبی با واجب کفایی التزام کند و واجب کفایی در حالت غیرعادی است و من به الکفایه نیست، باز هم این واجب عینی مقدم می‌شود. این را عقل ما می‌فهمد و بحثی در آن نیست. ایشان می‌فرمایند که ما نحن فیه مصداق قاعده دوم است؛ یعنی تعلم واجب کفایی است و اگر برای اشخاص در هر شرایطی، این واجب کفایی عینی شود، مقدم بر آن مستحب می‌شود؛ اما اگر مستحبی با یک واجب کفایی التزام شد که من به





الکفایه هست، اینجا نمی‌توانیم دست از فعلیت استحباب برداریم. نهایتش این است که یک نوع تخییری برای شخص است که یا به واجب کفایی عمل کند و یا به مستحب.

بنابراین در قانون سوم واجب کفایی، من به الکفایه دارد و تعیین ندارد. اگر او انجام ندهد یکی دیگر انجام می‌دهد. اینجا فعل مستحب، حالت تخییری پیدا می‌کند. البته ممکن است اهم و مهمی هم پیدا کند و نمی‌توانیم بگوییم که این حتماً مقدم بر آن است. فرض مرحوم شهید تراحم است. مجتهد شدن واجب کفایی است و این با ازدواج در سنین پایین جمع نمی‌شود؛ ولی اگر فرض تراحم نشود موضوع منتفی است؛ مثلاً پدرش خانه‌ای خریده و زندگی‌اش تا حدی تأمین است و تراحم ندارد. این کنار می‌رود.

## قاعده چهارم

قاعده چهارم این است که دو مستحب تراحم پیدا کنند. در بعضی موارد همین مورد ما از تراحم مستحبین است، نه تراحم مستحب و واجبی که ایشان تصویر کرده است؛ برای اینکه مفروض، استحباب نکاح است. از این طرف هم فرض می‌کنیم که اصل تحصیل علم تراحم ندارد؛ ولی آن‌که بهتر تحصیل علم کند و زودتر نیاز جامعه را پاسخ دهد و یا مجتهد و متفکر قوی‌تری در جامعه باشد، این‌ها خودش مستحب است. این مزایایی است که زائد بر اصل اجتهاد و تعلم و نیاز جامعه است.

اینجا تراحم بیشتر فرض می‌شود. اگر زود ازدواج کند نمی‌تواند پیشرفت داشته باشد. عنوان تفرغ و اغتنام فرصت هم در تراحم با ازدواج قرار می‌گیرد. تفرغ نسبت به مباحات که باشد می‌گوید: آن را ترک کن؛ ولی نسبت به مستحب، جای تراحم می‌شود. زودتر و بهتر تربیت شدن یک متفکر اسلامی و عالم و مجتهد و تفرغ در تراحم بین مباح قرار نگرفته‌اند که راحت باشد؛ بلکه در تراحم با نکاح یا هر مستحب دیگری قرار گرفته است. ایشان فقط نکاح را گفته‌اند.

اینجا تراحم دو مستحب است؛ مانند تراحم دو واجب و باید اهم و مهم کرد. داور اهم و مهم در اینجا، عقل و فهم عقلا است. البته در فضای دریافتهایی که از متون شرعی دارد، باید دید اهم و مهم کجاست؟ احتمال دارد که این اهم و مهم به‌طور کلی بشود در باب سخن گفت و احتمال هم دارد برحسب تفاوت‌های فردی و غیره فرق کند. کسی



که ترک ازدواج برای او مشکلات زیادی دارد، ازدواج برای او اهم می‌شود. ممکن هم است که هر دو اهم باشند. اینجا دیگر ما قاعده کلی نمی‌توانیم بیاوریم.

## اقسام تراحم

بنابراین اقسام تراحم تا اینجا بدین ترتیب است:

۱: تراحم مستحب و واجب عینی اولی

۲: تراحم مستحب و واجب کفایی که عینی شده است.

۳: سوم تراحم مستحب با واجب کفایی که عینی نشده است.

۴: تراحم مستحبین که از این شق فراوان داریم.

مرحوم شهید بعضی از چیزهایی که اینجا گفتند واجب می‌دانند؛ برای اینکه در آخر فرموده‌اند: در زمان ما «لا واجب أضحیق من العلم» و نباید زود ازدواج کرد. ظاهرش منع است.

## قاعده پنجم

قاعده پنجم در این باب، تراحم واجبین است. این هم زیاد است. ممکن است گاهی هم نکاح به حد وجوب برسد و هم تحصیل علم. اگر این دو باهم تراحم پیدا کنند، طبعاً باید اهم و مهم کرد و اهم و مهم یک مقدار برحسب حالات افراد است. اگر به خاطر ترک ازدواج به خودش ضرر می‌رساند یا اینکه واقع در گناهان دیگری می‌شود و آبروی خودش یا آبروی دیگران را می‌برد، در اینجا بازهم اهم و مهم فرق می‌کند. البته واجب و مستحب گاهی به عکس می‌شود؛ یعنی نکاح واجب شده و تحصیل علم مستحب می‌شود. قاعده این معلوم است.

## نکات بحث

در اینجا سه نکته را باید توجه کنیم:

۱: عنوان ترک تزویج در اینجا عنوان اولی نیست و با عنوان ثانوی درست می‌شود.

۲: ترک تزویج بماهو ترک تزویج خصوصیتی ندارد. چیزهای دیگر هم همین‌گونه است و هر مستحبی در مقام

تراحم، همین وضع را پیدا می‌کند. فرض بگیرید که توسعه در عیال مستحب است. اینکه شخص زندگی‌اش را بهبود



بخشد و برای زن و فرزندش آسایش فراهم کند، همین مستحب مزاحم با تحصیل علم می‌شود. این هم همان حکم را دارد؛ بنابراین ترک تزویج در اینجا عنوان خاصی ندارد و ترک هر مستحبی یا واجبی که در تزاحم با تحصیل علم قرار بگیرد، آن را هم شامل می‌شود. عنوان خیلی عام است.

۳: این بحث در فرمول یکی از این پنج قاعده تزاحم می‌آید. ما نمی‌توانیم به‌عنوان یک ادب، حکم کلی بدهیم. گاهی ترک یک مستحب در برابر یک واجب قرار گرفته است. گاهی هم در تزاحم مستحبین است و باید اهم و مهمش کنیم و انواع این پنج فرضی که عرض کردیم. این هم یک بررسی است که باید نسبت به این انجام بدهیم و نتیجه هم این است.

س:؟؟؟

ج: نکته اول این است که با عنوان اولی در روایات نیامده است و مثل تفرغ و اغتنام فرصت نیست که در روایات ما عنوان داشته باشیم. نکته دوم این که ترک تزویج ملحق به این می‌شود. ترک هر مستحب دیگری یا واجب دیگری که در تزاحم با تحصیل علم قرار بگیرد. این ملاک‌های بحث ما در ترک تزویج در ترک توسعه بر عیال هم می‌آید.

س:؟؟؟

ج: آن عنوان اول در مقام فرض ممکن بود که فقط تزویج مزاحمت پیدا کند؛ اما می‌گوییم که در روایت این نیامده است و در قواعد مزاحمت ما این حرف را می‌زنیم. ممکن کسی آنجا تصور کند که این مزاحمت فقط اینجاست. ما در نکته دوم تأکید می‌کنیم علاوه بر اینکه این عنوان در روایت نیامده و از باب مزاحمت است. توجه به این داشته باشید که این باب مزاحمت مصادیق دیگری هم دارد و خیلی به هم نزدیک است.

نکته سوم هم این بود که ما اینجا حکم کلی نداریم و در یکی از این پنج قاعده تزاحم قرار می‌گیرد. در هر جا برحسب مورد باید داوری کرد. گاهی تزویج مستحب است و گاهی واجب است.

س:؟؟؟

ج: این پنج قاعده‌ای که ما گفتیم، این‌ها درجایی نیامده است. این‌ها چیزهایی است که در اصول بحث کرده‌اند و همه‌اش برمی‌گردد به همان بحث عقلایی که عقل در تزاحم تکالیف می‌گوید: اهم را مقدم بدار. حساسیت‌های شارع در تکلیف مصادقی خیلی مهم است که ما ببینیم شارع به کدام واجبات و محرمات و مستحبات، حساسیت بیشتری



دارد. کبرای اهم و مهم کبرای عقل است؛ ولی در تثبیت حساسیت‌ها و موارد و صغریات، بیانات متون شرعی خیلی مهم است.

س:؟؟؟

ج: تحصیل علم واجب است و این ازدواج مزاحم واجبش است. اگر بقای این ازدواج، مزاحم واجب باشد باید طلاق بدهد. ما بزرگانی داشتیم که زنی گرفته‌اند؛ اما با زندگی علمی آن‌ها سازگار نبود و طلاق دادند؛ ولی به‌رحال مکروه است. البته مصداقش خیلی مهم است. خیلی از موارد این‌طور نیست که با واجب تراحم داشته باشد. اگر هم بالفرض تراحم باشد، قاعده همین است.

س:؟؟؟

ج: ایشان می‌گویند که واجب است و اگر واجب شد مقدم می‌شود. می‌خواهد برساند که طلاق حرام نیست. گاهی حرام را به خاطر واجبی باید مرتکب شد به خاطر اینکه واجب اهم است؛ مثلاً حفظ نظام لازم است و مال مردم را گرفتن حرام است؛ اما برای حفظ نظام باید این حرام را مرتکب شد.